



نظریه اعتراض اصحاب امام حسن(ع) نادرست و ناقص است

امام حسن(ع) در شرایطی قرار گرفت که چاره‌ای جز صلح نداشت؛ از یک سو یار و یآوری نداشت و از سوی دیگر جامعه شیعه در خطر بود و آن حضرت جان شیعیان را با صلح نجات داد.

امام حسن(ع) در شرایطی قرار گرفت که چاره‌ای جز صلح نداشت؛ از یک سو یار و یآوری نداشت و از سوی دیگر جامعه شیعه در خطر بود و آن حضرت جان شیعیان را با صلح نجات داد.

خبرگزاری مهر- گروه دین و آئین- فاطمه ضیافتی فرامرزی: امروز هفتم صفر سالروز شهادت جانشین امام حسن مجتبی علیه السلام است. پژوهش درباره صلح امام حسن (ع) به دلایل مختلفی انجام شده است. نوشته‌ها و کتاب‌ها در این عرصه فراوان بوده اما عموماً به یک یا چند بُعد توجه شده است. موضوع مخالفان صلح آن حضرت نیز اگرچه تاکنون از سوی برخی مطرح شده اما بررسی شخصیت مخالفان و از سوی دیگر شرایطی که مخالفت خود را ابراز کردند مسأله‌ای است که کمتر بدان پرداخته شده است. گاهی نیز نقل‌های کذب مطرح شده و حتی برخی هویت‌ها در این ماجرا مجهول باقی ماندند. از سوی دیگر نوع مواجهه و سعه صدر امام حسن (ع) نسبت به افراد مخالف و تبیین ماجرا برای آنها نیز موضوع دیگری است که در مورد صلح آن حضرت اهمیت فراوانی دارد.

بر آن شدیم در سالروز شهادت امام حسن مجتبی (ع)، ابعاد مختلف صلح آن امام همام را در گفت‌وگو با حجت الاسلام و المسلمین محمدرضا هدایت پناه استادیار گروه تاریخ اسلام حوزه و دانشگاه به بحث بگذاریم که در ادامه حاصل آن را می‌خوانید:

*نسبت به جریان صلح امام حسن (ع) با معاویه که در شرایط خاص و بر اساس مصلحت جامعه شیعه از سوی آن امام همام پذیرفته شد، اما و اگرهای متعددی در تاریخ ذکر شده است، گزارش‌هایی تاریخی در خصوص اینکه عده‌ای مخالفت کردند وجود دارد. ریشه این اعتراض‌ها از کجا نشأت می‌گرفت؟

واقعیت آن است که بسیاری از این اعتراض‌ها ریشه در اندیشه خوارج و همچنین جریان طرفدار امویان بود، این افراد با هدف تخریب و تضعیف اهل بیت (ع) وارد میدان شده بودند. در سال چهارم هجری بود که بیعت با حسن بن علی (ع) به عنوان خلیفه مسلمین اتفاق افتاد اما شرایط دستخوش دگرگونی‌ها و عدم ثبات ناشی از خیانت و البته نبود همراهی شیعیان شده بود. آن حضرت به دلیل استمرار دیدگاه امام علی (ع) درباره برکناری معاویه، لشکری فراهم کرده و اعلان جهاد کرد؛ اما به دلایل مختلفی از جمله کمبود نیرو، خیانت فرماندهان و جراحت امام (ع) بیشتر سپاه تمایلی به ادامه نبرد بنابراین امام حسن (ع) برای حفظ مسلمانان، صلح را پذیرفت.

از سوی دیگر یکی از رویدادهایی که منابع تاریخی به ابعاد مختلف آن پرداخته‌اند، اعتراضی است که از سوی شمار قابل توجهی از بزرگان و شخصیت‌های منتسب به شیعه به این تصمیم امام (ع) گرفته شد؛ بر اساس این منابع، رویکرد حاکم بر مخالفت و اعتراض، نادرستی و خط بطلان بر این تصمیم و عملکرد و سیاست راهبردی امام مجتبی (ع) است. از این رو امام حسن (ع) به توجیه و اقناع آنان پرداخته و فواید پذیرش صلح را تبیین کرد.

اعتراض افراد در ماجرای صلح امام حسن (ع) بعضاً از سرعلاقه به آن حضرت و از این جهت بود که پس از سال‌ها، حکومت به دست اهل بیت (ع) افتاد و اکنون این صلح اجباری مانع از تحقق آرزوی سالیان شیعیان می‌شد. همچنین عده‌ای دیگر از روی ناآگاهی به اصل و ماهیت صلح و برخی نیز از سر دشمنی علناً به مخالفت پرداختند.

*به منظور تبیین هرچه بیشتر این جریان‌ها مصادیقی از هر کدام از دسته‌های مخالفان بیان بفرمائید؟

نسبت به اعتراض شیعیان به صلح حضرت با معاویه باید یک گونه‌شناسی در گزارش‌های تاریخی داشته باشیم تا حق مطلب به درستی بیان شود. چند سال قبل به صورت مفصل این مسأله را در مقاله‌ای مجزا بررسی کردم هرچند که نه فرصت هست و نه در این قالب می‌توان موارد مذکور را به تفصیل بیان کرد اما به برخی مؤلفه‌های مطرح شده نسبت به این مسأله برای روشن‌تر شدن موضوع اشاره خواهم داشت.

افراد متعددی با صلح به مخالفت پرداختند و در گزارش‌های تاریخی در مورد آنها نقل‌ها و روایات مختلفی بیان شده است. برای مثال «قیس بن سعد بن عباد» که این شخص پس از فریبکاری و تطمیع صورت گرفته توسط معاویه، به نیروهایش گفت که یا جنگ بدون امام را بپذیرید و یا بیعت ضلال را، که سخن این شخص هنگام رویارویی سپاه امام حسن (ع) و لشکر معاویه بیان شده

است.

در مورد «حجر بن عدی» نیز بیان شده است که او با به کار بردن تعبیری چون «سودت وجوه المومنین» آرزو داشت که او و امام (ع) می مردند و چنین روزی را نمی دیدند. او در بازگشت سپاه امام (ع)؛ و مطابق شواهد، در کوفه، اما پس از انجام صلح اعتراض کرده است. فرد دیگری که اعتراض داشت شخصی به نام «مسیب بن نجبه فزاری» بود که اعتراض وی پس از آن است که معاویه شروط را زیر پا نهاده؛ ازین-رو به امام (ع) پیشنهاد می کند که به جنگ با معاویه برگردد. اما از دیگر افراد مخالف با امام حسن (ع) و جریان صلح «محمد بن حنیفه» بود که به طور کلی نارضایتی وی از صلح و همراهی مردم برای قیام در کنار وی گزارش شده است. فرد دیگر «جابر بن عبدالله انصاری» بود که با تاکید، صلح را سبب هلاکت و خواری مؤمنان بیان کرده است. همچنین شخصی چون «سلیمان بن سرد خزاعی» امام (ع) را با عبارت «السلام علیک یا مذل المومنین» خطاب قرار داد که این اعتراض به دو سال پس از انجام صلح در مدینه بر می گردد. شخص دیگری که با حضرت مخالف بود «مالک بن ضمیره» نام داشت. او در اعتراض به امام حسن (ع) عبارت «یا مسخم وجوه المومنین» را به کار برده است. در این میان فردی مانند «عدی بن حاتم» نیز آرزوی مرگ و ندیدن صلح را کرد و تاکید داشت که در این صلح آنچه که نصیب ما شد بسیار کمتر از چیزی بود که نصیب معاویه شد.

همچنین «عیسی بن ماذن» یا «یوسف بن ماذن» که گاهی نیز نقش راوی را داشته است اعتراض خود را عبارتی مشابه دیگر بیان کرده است که: «یا مسود وجوه المومنین» و فردی چون «محمد بن بشر همدانی» نیز با عبارت «یا مذل المومنین» امام را مورد خطاب قرار داده و به امام حسین (ع) مراجعه و درخواست قیام کرد. اما همان طور که اشاره داشتید در نقد و بررسی صحت گزارش های اعتراض موجود در تاریخ نسبت به صلح امام حسن (ع) اشکالاتی وارد است.

دیدگاه حضرت امام حسین (ع) به مساله صلح با معاویه چه بود؟

اساساً بررسی ابعاد مختلف زندگانی آن امام همام نشان از همراهی همه جانبه ایشان با برادر دارد. این همراهی را می توان در دو بخش پیش و پس از بیعت مسلمانان با امام حسن (ع) مشاهده کرد. پیش از ارائه شواهد به این نکته اشاره می کنم که زندگانی این دو امام معصوم (ع) به عنوان سبط پیامبر (ص) مورد توجه مورخان شیعه و سنی بوده است، اما هیچ گزارشی که نشان دهنده اختلاف آن دو بر سر مسأله ای باشد، وجود ندارد و حتی با آنکه اختلاف سنی آن دو برادر کمتر از یکسال بود، اما اطاعت محض امام حسین (ع) را می توان در مقاطع گوناگون مشاهده کرد؛ چنانچه مطابق بیان صریح امام باقر (ع)، حسین (ع) برای برادرش آنچنان عظمتی قائل بود که هیچگاه در برابر او سخن نمی گفت و امام، برادر خود امام حسن (ع) را به اسم صدا نمی زد و از او به «سیدی» تعبیر می کرد.

اساساً بررسی ابعاد مختلف زندگانی آن امام همام نشان از همراهی همه جانبه ایشان با برادر دارد. این همراهی را می توان در دو بخش پیش و پس از بیعت مسلمانان با امام حسن (ع) مشاهده کرد

این در حالی است که بررسی گزارش های تاریخی هنگام صلح نیز نشان از این همراهی امام حسین (ع) با امام حسن (ع) دارد، به عنوان مثال ابوحنیفه دینوری (م ۲۸۲)، پس از اشاره به ناراحت بودن عده ای از شیعیان از صلح، آورده است که گروهی از معترضان نزد امام حسن (ع) آمده و درخواست کردند تا قرارداد صلح را بر هم زند و با معاویه بجنگند؛ اما امام حسن مجتبی (ع) سخن آنان را نپذیرفت. از این رو نزد امام حسین (ع) آمده و گفتند: به برادرت حسن و این صلح نامه اعتنا نکن و با شیعیان قیام نما؛ امام حسین (ع) به آنان فرمود: ما بیعت کرده و قرارداد بسته و صلح کرده ایم و هیچ راهی برای نقض قرارداد وجود ندارد. پس از انجام صلح نیز امام حسین (ع) به همراه برادر به مدینه آمدند. اعتقاد راسخ امام حسین (ع) به تصمیم برادرش را می توان در این موضوع مشاهده کرد، که در طول یازده سال امامتش در دوره معاویه، هیچ اقدامی در مغایرت با صلح از سوی وی صورت نگرفته است. مطابق گزارشی دیگر امام حسین (ع) به شیعیان دستور می داد، تا معاویه زنده است در خانه های خود باشید.

شخص دیگری که می توان در این مجال به او اشاره داشت «قیس بن سعد بن عباد» است که مطابق منابع، به نیروهای باقیمانده تحت امرش چنین گفت: «از میان این دو یکی را انتخاب کنید؛ یا جنگ بدون امام و یا پذیرش بیعت ضلال». متن خبر و همچنین ادامه گزارش گویای آن است که سخن قیس پس از فرار عبیدالله و پیش از هر گونه خبری درباره تصمیم امام به صلح بوده است؛ و در زمانی که هنوز در مسکن بوده و به امام ملحق نشده، بیان شده است. منظور او از «بدون امام» نیز «فرماندهی سپاه» یعنی عبیدالله بوده که به معاویه پیوسته است. «بیعت ضلال» نیز تسلیم شدن به معاویه است. بنابراین هیچ ارتباطی به اتمام صلح و امام حسن (ع) ندارد. ازین رو وقتی امام (ع) پس از انجام صلح به او فرمود تا با معاویه بیعت کند، از آنجا که قسم خورده بود که میان او و معاویه جز شمشیر نباشد، برای آنکه خلاف قسم نیز عمل نکرده باشد نیزه هایی قرار دادند و قیس از پشت نیزه با معاویه بیعت کرد و همراه امام به مدینه بازگشت و پس از این، در هیچ منبعی اعتراض از سوی قیس ثبت و گزارش نشده است.

*به طور خاص مخالفت شخصی چون «حجر بن عدی» با توجه به جایگاه رفیع و منزلتی که داشت از چه جنس بود؟

ببینید، مطابق با نقل بلاذری عبارت «سودت وجوه المومنین» از سوی حجر بن عدی خطاب به امام حسن (ع) به کار رفته است. در منابع شیعه نیز تنها سید مرتضی این مطلب را بدون سند، نقل کرده است، بنابراین در مقام بررسی حقیقت مساله و در نسبت با سند خبر بلاذری باید گفت وی با عبارت «وقالوا» این گزارش را ذکر کرده و منظور از قالوا باید سایر مورخان باشد و شخص بلاذری این اسنادی را بر این مینا ارائه کرده است: «حدثني عباس بن هشام الكلبي عن أبيه عن أبي مخنف [سند اول] و عوانة بن الحكم [سند دوم] في إسنادهما؛ و حدثني عبد الله بن صالح العجلي عن الثقة (كذا) عن ابن جعدية: عن صالح بن كيسان، [سند سوم] قالوا: لمّا …».

اما صرف نظر از اینکه جنس چنین سخنی بر اساس تبارشناسی شخصیتی افراد، با شخصیت بسیار سرشناس و باورمندی چون حجر بن عدی به ولایت اهل بیت (ع)، نمی تواند درست باشد، به نظر می رسد انتساب این سخن به حجر، بدون منبع و سند درست، کافی است که این نقل را از چند جهت با مشکل اساسی روبرو و نقل مزبور را مشکوک سازد؛ از جمله مشترک میان «ابومخنف» و «عوانه» است، اینکه اسناد این دو، با عبارت مجمل و مبهم «فی اسنادهما» رها شده است که اشکال جدی بر این گونه اسناد است. سند سوم نیز از ناحیه تعبیر «عن الثقة» با ضعف سندی روبروست، چرا که نمی دانیم «ثقه» کیست و می تواند نوعی تدلیس به شمار آید. مقصود از «ابن جعدیه» نیز، «یزید بن عیاض بن جعدیه لیثی» است که حجازی ولی ساکن بصره بوده است. وی در زمان مهدی عباسی از دنیا رفته و از نظر رجالی به گونه های مختلفی از جمله «کذاب» و «حدیث ساز» تضعیف و فاقد اعتبار شمرده شده است. «صالح بن کيسان» نیز درگذشته بعد از سال ۱۴۰ است و صد سال با جریان‌های که نقل می کند فاصله دارد. بنابراین این سند از جهات گوناگون فاقد اعتبار لازم برای استناد است.

افزون بر این نکته، درباره شخص عوانه بن حکم (م ۱۵۸)، ابن حجر تصریح دارد که وی «… كثير الرواية عن التابعين، لانروي حديثا مسندا و أكثر المدائني عنه و قد روی... عن عوانة بن الحكم انه كان عثمانيا فكان يضع الاخبار لبني أمية. مات سنة ثمان و خمسين و مائه.» (عوانه از تابعین بسیار روایت کرده و احادیث او مسند نیست و مدائنی بسیار از او نقل کرده است. عوانه بن حکم عثمانی مذهبی است که پیوسته به حدیث سازی برای بنی امیه مشغول بوده است وی به سال ۱۵۸ درگذشت.) صحت این قضاوت از روایات متعدد عوانه بر ضد شیعه و شیعیان قابل اثبات است. همچنین ابن اعثم و ابن ابی الحدید به نقل از مدائنی، سخن دیگری از حجر روایت کرده اند که خطاب به امام گفت: «به خدا سوگند دوست داشتیم که پیش از این، شما و ما همراه شما مرده بودیم، ولی این روز را نمی دیدم. ما با چیزی که آن را کراهت داشتیم بازگشتیم و آنان (شامیان) با آنچه که دوست داشتند خرسندانه بازگشتند. چهره امام حسن (ع) با این سخن متغیر شد و حجر با اشاره امام حسین (ع) سکوت کرد».

بنابراین پذیرش این چنین خطابی از سوی حجر از دو جهت فاقد اعتبار است، نخست آنکه شخصیت بسیار سرشناسی چون حُجر که از باورمندان به ولایت اهل بیت (ع) است، نمی تواند چنین سخنی را بر زبان رانده باشد، در وهله دوم نیز ریشه این تصور که حُجر چنین گفتاری را بیان کرده، ناشی از انتساب بدون منبع این سخن به وی، و برداشت غلط و گاه مغرضانه برخی از روایان از بیان او بوده است. در گزارش ابن اعثم آمده است که حجر این سخن را هنگامی بیان کرد که یکی از نیروهای قیس به نام «عبیده بن عمرو کندی»، با صورت زخمی وارد شد و وقتی امام (ع) علت زخمی شدن صورت او را پرسید، او گفت که همراه قیس بوده و زخمی شده است. در این حال، حجر این سخن را خطاب به امام حسن (ع) بیان کرد، که می تواند خطاب به آن مرد کندی باشد، به این معنا که ای کاش ما نیز همراه تو بودیم و می مردیم و این روز را نمی دیدیم! اما روایت ابوحنیفه دینوری چیز دیگری را می گوید که نشان از تحریف یک کلمه است و آن اینکه حجر گفت: «یا بن رسول الله، لوددت انی مت قبل ما رايت، …» دوست داشتیم که پیش از این می مردم و این روز را نمی دیدم...». به هر حال چون سخن حجر بنا بر نقل بلاذری در مجلس معاویه و کنایه به صلح بوده است، بر امام سنگینی نموده و حضرت پس از اینکه از مجلس برخاست و به خانه رفت، بلافاصله حجر را فرا خواند و با او سخن گفت که همه مردم این گونه که تو فکر می کنی و می خواهی نیستند.

*برگردیم به بررسی اعتراض و مخالفت ها بابت صلح، شخصی چون «مسیب بن نجبه فزاری» خطاب به امام حسن (ع) بیان کرده بود که «شگفتی من از شما پایان نمی پذیرد زیرا با وجود سپاه چهل هزار نفری با معاویه بیعت کردی، بی آنکه پیمان و تعهدی آشکار و استوار بگیری؟!». آیا این بیان را باید از باب ملامت دانست یا علاقه او منجر به چنین اظهار نظری شده بود؟

بررسی ها نشان می دهد که منبع این گزارش مدائنی است و با اینکه ابوالفرج اصفهانی به کتاب وی دست داشته اما این مطلب را از او نقل نکرده است. هرچند مدائنی مورخ بزرگی بوده و به شیخ الاخباریین شناخته شده است، تالیفات فراوانی درباره حوادث و موضوعات مختلف تاریخ اسلام داشته به طوری که کتاب های او به مثابه دایره المعارفی مورد استفاده مورخان بعدی قرار گرفته است، اما نمی توان از لایه های دیگر زندگی وی که در نوع گزینش و چینش اخبار تاریخی دخالت دارد، غفلت کرد.

باید توجه داشت که مدائنی در بصره رشد کرده و با توجه به شهرت این شهر به گرایش عثمانی و در معرض چنین اتهامی است،

وی همچنین از موالی «سمره بن جندب» از دشمنان اهل بیت (ع) بوده است. علاوه بر این وی از خاضان اسحاق بن ابراهیم موصلی (م ۲۳۵) بوده و در خانه او نیز از دنیا رفت. ابراهیم از ندیمان بنی عباس بوده و مطابق نقلی مدائنی از اسحاق موصلی پول می گرفته است. همچنین درباره روایات مدائنی دو ویژگی ذکر شده است: نخست آنکه غالب روایات وی مرسل و اخبار مسند او بسیار کم است. دیگر آنکه غالب روایات وی از عوانه بن حکم (م ۱۴۷ یا ۱۵۸) است که درباره او توضیحات لازم داده شد؛ از سوی دیگر چنانچه مسیب در میان سپاه امام حضور داشته، باید خود از خیانت عبدالله و پناهنده شدن تعداد زیادی از فرماندهان و نیروهای سپاه آن حضرت به معاویه آگاهی داشته و فریاد صلح طلبی مردم را در مسکن شنیده باشد، اما سخنان وی به گونه ای اظهار شده که گویا این رجل سیاسی شیعه به یکباره با تصمیم و اقدام امام مجتبی (ع) روبرو شده است. همچنین یکی دیگر از اشکالات وارد بر این نقل آنکه که تعداد سپاهیان امام حسن (ع) در بیشتر آمار بیست هزار نفر گزارش شده است، که دوازده هزار نفر از آنان به همراه عبدالله بن عباس در برابر سپاه شصت هزار نفره معاویه اعزام شدند. مطلب پایانی این گزارش نیز می تواند شاهی بر ساختگی بودن خبر باشد. مسیب از کدام پیمان و تعهد استوار سخن می گوید که امام حسن (ع) آن را از معاویه نگرفته است؟! آیا از تعهد عمل به کتاب و سنت، یا تعهد به حفظ جان و مال مسلمین و به خصوص شیعیان، و یا اینکه معاویه حق ندارد پس از خود کسی را به خلافت تعیین کند و نیز موارد دیگر؟!*

از سوی دیگر ذیل همان روایت مدائنی، مسیب بن نجبه به هیچ وجه به اصل صلح و اقدام امام مجتبی (ع) اعتراضی نداشته است؛ بلکه وقتی معاویه به طور رسمی اعلان کرد که صلحنامه را زیر پا خواهد گذاشت و بدان پایبند نخواهد بود مسیب آن سخنان را گفت و امام نیز در ادامه فرمودند: حال نظرت چیست؟ مسیب گفت: نظرم این است که با توجه به اینکه معاهده میان ما و خود را نقض و ابطال اعلان کرده باید به پیش از صلح بازگردیم. در حقیقت وی سخنی گفته که ماهیت آن نه تنها اعتراض نبوده، بلکه بر اساس شرایط پیش آمده خواهان بازگشت به پیش از صلح شده و این پیشنهاد نیز بر اساس امور حقوقی و منطقی نیز به ظاهر صحیح به نظر می رسد.

*فرد صاحب نظری چون محمد بن حنیفه در این ماجرا چگونه به مخالفت برخاست؟

او پس از صلح امام حسن (ع) رهبری قیام شیعیان مدینه، مکه، کوفه، یمن، بصره و خراسان را بر ضد معاویه بر عهده گرفت و به مبارزه پنهانی و تبلیغات سیاسی پرداخت. ابن خلدون ضمن تأیید این مطلب، از بیعت گروه های مختلف با وی خبر می دهد و حتی گفته شده که از مردم خراسان، آنان که مسلک شیعه داشتند، وی را امام خویش خواندند. البته این اخبار در منابع شیعه تأیید نشده و همچنین گزارشی مبنی بر اینکه چهره های مشهور شیعه، حتی آنان که در ابتدای صلح و یا بعد از آن اعتراضی داشته - به محمد بن حنیفه پیوسته باشند، یافت نشده است.

همچنین افرادی که در روایت ابن قتیبه آمده و ابن خلدون به آنان اشاره کرده، ناظر به زمانی حتی پس از قیام و شهادت امام حسین (ع) است و اصلاً مربوط به این دوره نیست. ادعای محمد بن حنیفه بر امامت خویش که به امام سجاد (ع) عرضه داشت نیز پس از شهادت امام حسین (ع) بوده و داستان سلام هر دو به حجر الاسود مشهور است.

*در این میان برخی موارد و نقل قول ها غیرقابل باوری دارند. مثل آنچه که نسبت به «جابر بن عبدالله انصاری» بیان شده است. در این رابطه توضیح بفرمائید.

«جابر بن عبدالله انصاری» یکی دیگر از معترضان بود و گزارش هایی که در مورد این شخص در تاریخ ذکر شده بعضاً جای تعجب و شگفتی دارد. برای مثال در موردی آمده است که امام حسن (ع) برای قانع کردن جابر، صلح را به دستور پیامبر (ص) مستند کرده، اما جابر بیان می دارد که شاید این سخن در این زمان نباشد؛ زیرا این صلح سبب هلاکت مؤمنین و خواری آنان است. امام (ع) در ادامه با اعجاز، رسول خدا (ص) و علی (ع) و جعفر و حمزه را از زیر زمین حاضر کرده و پیامبر (ص) ضمن تأیید صلح امام حسن (ع) خطاب به جابر می فرماید: ایمان نخواهی داشت مگر به تسلیم بودن در برابر ائمه خود. سپس جابر مشاهده کرد که هر سه به آسمان رفتند. شبیه این داستان، برای امام حسین (ع) نیز نقل شده و تکرار می شود، با این تفاوت که این بار هر چهار نفر از آسمان به زمین می آیند. گویا سازنده این گزارش برای تردید زدایی مخاطب در انتهای آن افزوده که جابر گفت: دو چشم من کور باد اگر آنچه گفتم ندیده بودم.

این دو روایت با آنچه درباره جایگاه جابر نزد اهل بیت (ع) در روایات آمده مردود است. مطالب مندرج در هر دو روایت از یک سو گرایش افکار غالبان شیعه را به خوبی نشان داده است، تا بدین وسیله شبهات برخی افراد درباره اختلاف رویه هر دو امام را پاسخ داده باشد. از سویی دیگر روایت نخست از سندی غریب و نامطلوب برخوردار است و روایت دوم همسو با روایات جعلی مورخانی چون ابن سعد است که با سند ضعیف، بلکه بدون سند برای محکوم کردن قیام امام حسین (ع) از منظر صحابه از جمله جابر سخنانی به آنان نسبت داده و یا گفتگوها را تحریف گونه گزارش داده اند.

در این میان افراد دیگری نیز بودند از جمله «سلیمان بن سرد خزاعی» و «مالک بن ضمره رواسی عتري» که اشاره به دیدگاه این دو نفر نیز بحث را روشن تر می کند. سلیمان بن سرد خزاعی بنا بر برخی روایات این چنین خطابی به امام مجتبی (ع) داشته و گفته است «السلام علیک یا مذل المؤمنین» و امام در پاسخ او فرموده است: العار خیر من النار. باید گفت این گفتگو بنا بر برخی روایات، دو سال پس از صلح صورت گرفته است. آنچه نویسنده «الامامه و السیاسه» نیز آورده گویای همین نکته است و این گفت و گو در کوفه روی نداده، بلکه در مدینه بوده است؛ چنانکه در روایت آمده: «و اذن لی اشیخص الی الکوفه فأخرجُ عاملها منها و أظهرُ خلعه»؛ فتکلم کلّ من حضر مجلسه یمثل مقالیه» (اجازه بده تا به سوی کوفه رفته و کارگزار آنجا را بیرون و عزل او را از حکومت اعلان کنم»؛ پس هر که در مجلس حضور داشت مانند گفتار او سخنی گفت.) چون پاسخ امام مطابق خواسته آنان نبوده است از امام حسین (ع) برای قیام درخواست می کنند که آن حضرت نیز همان پاسخ امام مجتبی (ع) را می دهد، با این تعبیر که تا وقتی معاویه زنده است نباید هیچ اقدامی صورت گیرد.

ضمن آنکه این جمله را به دیگران نیز نسبت داده اند که اگر با تکرار گویندگان توجیه نشود، می توان گفت این سخن تند بر زبان برخی جاری شده، اما راویان به دلیل اهداف مختلف و یا نامشخص بودن آن بنا بر تصور خود به این و آن نسبت داده اند.

البته احتمال تحریف یا تصحیف «سلیمان بن ابی لیلی» به «سلیمان بن سرد» دوراز ذهن نیست. افزون بر این مطالب نکاتی در گزارش «ابن قتیبه» مشاهده می شود که ساختگی بودن این گزارش و یا دست بردن در آن را نشان می دهد؛ از جمله آنکه سلیمان مدعی آمار ۱۰۰ هزار نفری سپاه عراق در رکاب امام حسن (ع)، فارغ از فرزندان و موالی آنان و نیز شیعیان آن حضرت از مردم بصره و حجاز شده است.

بی شک دست دستگاه تبلیغاتی دو حکومتگر اموی و عباسی در تحریف این رویداد برای افراد مختلف چون محمدبن حنفیه و جعل عبارات برای افراد مختلف چون مسیب بن نجبه قابل ردیابی است

چنین نیرویی در عراق را هیچیک از گزارش های تاریخی تأیید نمی کند و زمانی که امام مجتبی (ع) از مردم خواست تا در نخيله اجتماع کنند چنان با سردی و خموشی مردم روبرو شد که عدی بن حاتم طائی کوفیان را توبیخ کرد. مدتی نیز در دیر عبدالرحمن منتظر شدند تا شاید نیروی بیشتری بیاید و حتی حجر بن عدی را به مناطق دیگر اعزام کرد اما کسی همراهی نکرد. شام نیز با تمام اطاعتی که از معاویه نیز داشت نهایت رقمی را که برای سپاه او گفته اند شصت هزار نفر است. هر چند ارقام در بیشتر گزارش های تاریخی دقیق نیست اما تتبع در گزارش های مربوط به این موضوع نشان می دهد که هدفی در ارائه ارقام بالای سپاه امام حسن (ع) نهفته است؛ اینکه حضرت از جهت نیروی نظامی کمبودی نداشته تا به عنوان عامل اصلی تن دادن به صلح با معاویه مطرح شود؛ بلکه از آن رو که سیاست او مخالف با سیاست های امیرالمومنین (ع) بوده و از همان ابتدا در صدد صلح برآمده است؛ موضوعی که بر خلاف سخن مشهور امام حسن (ع) است که بارها عدم همراهی مردم و درخواست آنان برای صلح با معاویه و همچنین خیانت اشراف را به عنوان اصلی ترین عوامل تن دادن به صلح مطرح کرده است.

مطلب مشکوک دیگری که در این گزارش وجود دارد موضوع خلافت پس از معاویه است که سلیمان مدعی آن شده که امام به هیچ وجه چنین موضوعی را در صلحنامه قرار نداده؛ در حالی که منابع متعدد بر این موضوع که از شروط و مفاد صلحنامه بوده صحه گذاشته اند و عده ای نیز به صراحت این موضوع را پس از صلح به معاویه گوشزد نموده اند. بنابراین با توجه به حساسیت و اهمیت چنین موضوعی بعید می نماید که شخصیتی چون سلیمان که از بزرگان شیعه بوده از این موضوع اطلاع نداشته باشد و این نکته نیز از اهداف سازندگان این گزارش حکایت دارد.

اما در مورد مالک بن ضمره رواسی عتري (تصحیف به عنبری)، که از دیگر معترضان به صلح بنا بر نقل ابن عساکر و ذهبی، مالک بن ضمره است که با عبارت «السلام علیک یا مسخّم وجوه المؤمنین» امام مجتبی (ع) را خطاب قرار داد و آن حضرت با ملاطفت به ایشان فرمود که این سخن را نگو. من چون دیدم جز گروهی، مردم جنگ را ترک کردند ترسیدم که این گروه از روی زمین نابود شوند و برای دین کسی باقی نماند. مالک چون این سخن را شنید گفت: پدر و مادرم به فدایتان باد. ذریه بعضها من بعض. ابونعیم ضمن اشاره به این مطلب که ابن منده (بعض المتأخرین) نام او را در شمار صحابه ساکن در کوفه آورده اند به این مطلب که مالک در زمان رسول خدا (ص) از دنیا رفته سخن او را رد کرده است، اما ابن اثیر همان مطلب را از ابن منده و ابونعیم آورده اما با این تفاوت که به جای «مات فی زمن النبی»، عبارت «مات فی زمن معاویه» آورده است. دار قطنی و سمعانی از مالک بن ضمره عتري کوفی نام برده که از علی (ع) روایت کرده و این تیره از هوازن بوده که همه آنها در کوفه ساکن بوده اند.

البته ظاهراً سخن دار قطنی صحیح است؛ چراکه مالک از اصحاب امیرالمومنین (ع) است که با آن حضرت بیعت کرد و از آن حضرت سخنان و دستورات و علم فراوانی برده که رابطه ای نزدیک با آن حضرت و شیعیان خاص از جمله با ابوذر و علقه فراوان با او داشته و روایات خاصی از او نقل کرده است. آنچه در منابع روایایی شیعی از وی نقل شده همه گویای همین ارتباط و پیوند عمیق مالک با اهل بیت (ع) و محافل شیعی و گرایشات شیعی او است. به هر حال چنین شخصیتی با این توصیفات نمی تواند چنین ادبیاتی با امام مجتبی (ع) داشته باشد؛ هر چند که راوی خبر او در این باره فضیل بن مزروق است که خود قابل بررسی عمیق است.

*از بررسی آنچه که در تاریخ باقی مانده است و اساساً دیدگاه افراد مختلف نسبت به مساله صلح امام حسن (ع) با معاویه نهایتاً

به چه نتیجه ای نسبت به ماهیت مخالفان با این صلح می توان رسید؟

اعتراض به صلح امام حسن (ع)، که توسط بسیاری مورخان نقل شده و در بسیاری تحقیقات انعکاس یافته، از جهات گوناگون قابل ارزیابی است. هرچند اصل اعتراض به دلیل گستردگی منابع و اخبار و سابقه داشتن چنین اعتراضاتی در دوره حکومت امام علی (ع)، قابل رد نیست، اما شخصیت شناسی معترضان نشان از عدم امکان اعتراض امام حسین (ع) به تصمیم امام حسن (ع) دارد. گروه دیگر اصحاب نامدار آن حضرت اند؛ که بررسی ها نشان از سیطره ویژگی اطاعت پذیری آنان از امام بر روحیه جنگ آوری آنان دارد؛ که همین موضوع نشان از عدم برخورد توهین آمیز آنان با امام دارد.

همچنین اعتراضی بودن گفتار اصحاب در برخی موارد به دلیل کج فهمی صورت گرفته از ادبیات موجود بوده است. از طرف دیگر محاسبات نشان می دهد که شخصیت های معترض مجهول نیز نشان از لزوم کنار گذاشتن بیش از نیمی از اخبار موجود در ذیل نظریه اعتراض به امام حسن (ع) است. با توجه به شواهد موجود می توان گفت خوارج مهم ترین گروهی اند که منشأ اعتراضات صورت گرفته بودند. در بخش منبع شناسی باید گفت، بی شک دست دستگاه تبلیغاتی دو حکومتگر اموی و عباسی در تحریف این رویداد برای افراد مختلف چون محمد بن حنفیه و جعل عبارات برای افراد مختلف چون مسیب بن نجبه قابل ردیابی است.

البته در برخی موارد نیز، برخلاف نوع پردازش راوی، اعتراض نه به اصل صلح بلکه به مفاد آن بوده است. اهداف متعددی در پس پرده این اقدام همچون تخریب شیعیان نامدار و نشان دادن اختلاف درون گروهی در شیعه وجود داشته است. بررسی بستر زمانی و مکانی اعتراضات نیز حاکی از انجام برخی مخالفت ها با صلح پیش از تصمیم به صلح دارد. همچنین تفاوت صریح زمانی و مکانی در برخی گزارش ها نشان از تلاش برای تحریف و جعل یاد شده دارد.